

اقتصادهای نفتی، نفت ۱۰۰ دلاری؛ فرصت‌ها و نگرانی‌ها

و تجارت خارجی نه این سطوح از قیمت‌ها چندان خارق‌العاده هستند و نه جای نگرانی وجود دارد. البته دیدگاهی وجود دارد که به موجب آن تداوم قیمت‌های بالا از این منظر هم برای کشورهای نفتی نگران‌کننده است، چرا که کشورهای صنعتی را به فکر صرفه‌جوئی و بهینه‌سازی انرژی و جایگزینی سایر انرژی‌ها به جای نفت می‌اندازد و نهایتاً موجب کاهش تقاضای ایشان برای نفت‌خام می‌شود و ممکن است ذخایر نفتی روی دست کشورهای صاحب آن بماند. قبلاً در این زمینه و در رد این دیدگاه در سرمقاله‌های قبلی اقتصاد انرژی به تفصیل سخن گفته‌ام و در اینجا فقط به این نکته اکتفا می‌کنم که کشورهای صنعتی همواره به نفت و سایر حامل‌های انرژی به عنوان کالاهائی استراتژیک نگرسته‌اند و هرگز آن را به سازوکار بازار رها نکرده‌اند و حداقل از دهه ۱۹۷۰ به بعد همه تلاش خود را جهت به حداقل رساندن وابستگی به نفت به کار گرفته‌اند و چندان هم طرفی نبسته‌اند و ما در یکی دو سال اخیر شاهد افزایش شدت نیاز و وابستگی جهان به نفت بوده‌ایم.

اما همان پدیده «افزایش نسبی» درآمد‌های نفتی از منظر اقتصاد داخلی و نحوه ورود و نشستن آن به اقتصاد، محل اضطراب و نگرانی و به عبارتی یک تهدید است.

اقتصاد توسعه نیافته و وابسته به درآمد تک محصولی اصولاً یک اقتصاد بیمار است و لذا افزایش این درآمد می‌تواند شدت بیماری را افزایش دهد. ممکن است یک معنادار تخدیر شده، از افزایش فرصت دسترسی خود به مواد افیونی خوشحال و مسرور شود اما یک ناظر آگاه و چشم نگران، از

افزایش قیمت جهانی نفت و نسبت آن با اقتصاد ایران را باید از دو منظر جداگانه و احیاناً متضاد مورد توجه قرارداد: نخست منظر روابط و جایگاه بین‌المللی اقتصاد ما و دیگر کشورهای صادر کننده نفت و دوم جایگاه و منظر داخلی. افزایش قیمت نفت از منظر اول یک موهبت و نعمت و از منظر دوم یک نگرانی است.

از منظر تجارت خارجی و روابط اقتصادی بین‌المللی کشور، افزایش قیمت نفت یک فرصت مغتنم است. مطالعات زیادی در زمینه تجارت بین‌المللی و روابط تجاری میان کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته انجام پذیرفته است که نشان می‌دهد رابطه مبادله (یا نسبت قیمت کالاهای وارداتی به کالاهای صادراتی) دائماً به ضرر کشورهای توسعه نیافته صادرکننده موادخام اولیه بدتر شده است. بنابراین می‌توان گفت که با افزایش نسبی قیمت نفت این رابطه مبادله ناعادلانه قدری عادلانه‌تر می‌شود؛ و این مسأله‌ای مثبت است و طبیعتاً باید مورد استقبال ما قرار گیرد.

تأکید ما بر «نسبی بودن» افزایش قیمت نفت از آن رو ضروری است که اگر قیمت‌های واقعی نفت را (به جای قیمت‌های اسمی) مورد توجه قرار دهیم توهمی که در استناد به قیمت‌های اسمی به ذهن منتقل می‌شود تا حدود زیادی تعدیل خواهد شد. به عنوان نمونه بررسی‌ها نشان می‌دهد که قیمت اسمی ۶۱ دلاری متوسط سبب نفت اوپک در سال ۲۰۰۶ ارزش واقعی حدود ۱۲/۵ دلار سال ۱۹۷۰ میلادی را داشته است یعنی با این ۶۱ دلار، سبیدی از کالاها و خدمات قابل خریداری بوده است که در سال ۱۹۷۰ با ۱۲/۵ دلار قابل خریداری بوده است. بنابراین از منظر اقتصاد بین‌الملل

بهره‌وری در کشورهای توسعه نیافته ناشی از عدم تناسب سخت‌افزارها و نرم‌افزارهاست و لذا با افزایش قیمت نفت این بحران شدیدتر می‌شود و شاخص‌های بهره‌وری افت می‌کند.

وابستگی دولت به درآمد نفت حتی بر روابط دولت و ملت هم سایه می‌اندازد و صحنه سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این پدیده را حتی در گفتمان مدیران این کشورها می‌توان جستجو کرد. دولت متکی به مالیاتی که مردم پرداخت می‌کنند همواره بر سر سفره مردم نشسته است و لذا از وضعیت اقتصادی مردم و خصوصاً تولید درآمد و ثروت در جامعه به سرعت مطلع می‌شود و حداقل از آنجا که می‌کوشد مالیات بگیرد و خود را اداره کند نمی‌تواند نسبت به سرنوشت اقتصادی جامعه بی‌تفاوت باشد. اما در دولت رانتی نفتی، که دولت نقش توزیع‌کنندگی رانت حاصل از درآمد نفت را ایفا می‌کند و به درآمدی متکی است که مستقل از جامعه و گردش اقتصادی آن است، این مردم هستند که بر سر سفره دولت می‌نشینند و صدقه بگیر دولت هستند و یا دولت به دنبال آن است که بخشی از متاع انحصاری خود را بر سر سفره مردم برساند.

در یک کشور غیرمتکی به منابع طبیعی، ثروتمند شدن دولت مستلزم ثروتمند شدن جامعه است. اما فریبی دولت‌های نفتی مستقل از جامعه است و لذا افزایش ثروت و درآمد ناشی از نفت می‌تواند مانع توسعه نهادهای نوین و مدرن شدن جامعه شود چرا که دولت خود را نیازمند به توسعه این نهادها حس نمی‌کند. این معنا را در مقایسه میان وضعیت کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه و روند توسعه برخی از کشورهای شرق آسیا بخوبی می‌توان ملاحظه نمود.

درآمدهای نفتی درآمد ارزی است اما دولتی که اتکای اصلی بودجه آن به نفت است برای تأمین هزینه‌های خود تنها نیازمند ارز خارجی نیست. در کشور ما نیز فرآیند تبدیل بیش از حد ارز خارجی به ریال داخلی در شرایطی که ساختار تولیدی و تعاملات تجاری و اقتصادی خارجی کشور توسعه نیافته است، به هر حال فرایندی تورم‌زا خواهد بود.

در شرایطی که زنجیره‌ای از مشکلات اقتصادی و اجتماعی و بین‌المللی بر سر راه تولیدکنندگان کالاهای قابل تجارت در عرصه بین‌المللی و سرمایه‌گذاری‌های جدید تولیدی وجود دارد، افزایش بی‌رویه واردات بیش از پیش به تولید این دسته از کالاها لطمه می‌زند و سرمایه‌ها به سمت تولید کالاها و خدمات غیر قابل تجارت در بازار بین‌المللی مانند ساختمان و مسکن حرکت می‌کند که این همان پدیده موسوم به «بیماری هلندی» است و این بخش را با تورم فزاینده روبرو می‌کند.

در آمد حاصل از منابع طبیعی و نفت اصولاً یکی از انواع رانت تلقی می‌شوند چراکه ناشی از کار و تلاش و به ریسک انداختن سرمایه و تولید نیستند بلکه حاصل از یک امتیاز طبیعی هستند که برخی از کشورها دارند و برخی دیگر ندارند. رانت در اقتصاد پدیده‌ای مذموم و ضد تولید است هرچه رانت در یک اقتصاد بیشتر باشد و همه در تلاش چنگ‌اندازی به

این وضع نگران و مضطرب خواهد شد. بیماری‌های ناشی از اثر شوک‌های افزایش قیمت نفت بر اقتصادهای وابسته به درآمد نفت، امراض متعدد و متنوعی هستند که امروزه ادبیات اقتصادی مربوط به آن توسعه یافته است و تحت عنوان «نفرین منابع» از آن یاد می‌شود. تجربه شوک اول نفتی پس از وقوع آن در سال ۱۳۵۲ به روشنی در کشور ما وجود دارد. شوک افزایشی مذکور، دوران برنامه تجدید نظر شده پنجم عمرانی رژیم گذشته یعنی سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ را به یکی از تیره‌ترین دوره‌های اقتصادی آن رژیم و ایران تبدیل نمود. البته در آن زمان به اندازه امروز تجربه در مورد تزریق بیش از حد دلار نفتی به اقتصاد وجود نداشت.

درآمدهای نفتی رژیم را دچار توهم قدرت و درآمد نمود. با فشار شاه برنامه پنجم مورد تجدید نظر قرار گرفت و شاخص‌های برنامه بیش از دو برابر افزایش یافت و در شرایط عدم توسعه یافتگی، فقدان زیرساخت‌های مناسب و فقدان ظرفیت جذب، پدیده رکود-تورمی بر اقتصاد کشور سایه انداخت و شاید بسیاری از آثار و تبعات عملکرد آن دوران را هنوز بتوان در اقتصاد کشور ردیابی نمود.

شوگ دوم نفتی در اثر انقلاب ایران و کاهش تولید و صادرات نفت ایران ناشی از تحولات انقلاب و حوادث و وقایع بعد از پیروزی انقلاب رخ داد. آثار شوگ دوم نفتی در انقلاب ایران چندان قابل ردیابی نیست. علیرغم افزایش قیمت، درآمد نفتی ایران در دوره مذکور، بدلیل کاهش میزان صادرات افزایش قابل توجهی نیافت ضمن اینکه تحول قیمت با نابسامانی‌ها و تحولات گسترده اقتصادی بعد از انقلاب هم‌زمان شد که امکان تفکیک و تشخیص روند متغیرهای کلان را دشوار می‌کند. اما تجربه شوگ دوم نفتی در سایر اقتصادهای نفتی به خوبی قابل مطالعه است و در هر حال در اختیار بودن این دانش و تجربه تکرار خطاهای گذشته را نابخشودنی می‌نماید چرا که به قول عرب‌ها «من جرب المجرب حلت به الندامه».

نوروز، کشوری که پس از وقوع شوک اول نفتی و حدوداً در سال ۱۹۷۵ به یک کشور نفتی تبدیل شد، قبل از آنکه نفتی شود توسعه یافته بوده است و معنای عمیق توسعه یافتگی نیز توان فائق شدن بر مشکلات جدید است. با این وجود ملاحظه می‌شود که این کشور یکی از نگران‌ترین کشورهای نسبت به ورود درآمدهای نفتی به اقتصاد خود می‌باشد و یکی از محکم‌ترین مکانیزم‌های ذخیره ارزی را به وجود آورده است. حتی بسیاری از کشورهای نفتی منطقه خلیج فارس هم اینک دقت زیادی در کنترل این درآمدها دارند.

پدیده بزرگ شدن دولت یکی از عوارض وابستگی به نفت است. به عبارت دیگر افزایش درآمدهای نفتی و توهم افزایش توان سرمایه‌گذاری (بدون توجه به زیرساخت‌ها)، موجب می‌شود که دولت نفتی دائماً بزرگتر شود. حاکمیت تفکر سخت‌افزاری که یکی از مشکلات ذهنی مدیران کشورهای توسعه نیافته است، در کشورهای نفتی، بر اثر درآمدهای نفتی و توان بیشتر خرج کردن برای تأمین سخت‌افزار، تشدید می‌شود. بحران

آن باشند بنیان‌های تولیدی و تلاش در کشور دیرتر و دشوارتر شکل می‌گیرد.

تورم فزاینده بیشترین فشار را بر کرده اقشار پائین درآمدی و ضعیف وارد می‌کند. اما این اقشار فرصت بسیار کمتری برای جذب رانت‌های نفتی دارند. بنابراین بر خورد بی‌بندوبارانه با درآمدهای افزایش یافته نفتی وضعیت توزیع درآمدی جامعه را نیز بدتر کرده و عدالت اجتماعی را تضعیف می‌کند.

در شرایط افزایش قیمت‌های نفت، پول نفت و هزینه کردن آن می‌تواند به پوششی برای ناکارایی‌های دولت تبدیل شود. مدیران دولتی ممکن است به این جهت بگرایند که همه چیز را با پرداخت بیشتر حل کنند و این گرایش آثار نامطلوبی را بر توانمندی دولت برجای خواهد گذاشت.

افزایش درآمدهای نفتی انتظارات مردم را افزایش می‌دهد و این مسأله کار را بر دولت دشوارتر می‌کند. فاصله بین انتظارات مردم و میزان تحقق انتظارات، بحران بالقوه و حتی شاید بالفعل است. اگر دولتی از بیماری‌هایی که مذکور افتاد آگاه باشد و با درآمدهای نفتی محتاطانه برخورد کند طبعاً باید در جهت تعدیل این انتظارات تلاش کند اما اگر خود دولت نیز دچار توهم پول و توانایی مالی شود و انتظارات مردم و مصرف را دامن بزند انتظارات افزایش یافته و در کنار کارایی کاهش یافته که دلایل آن ذکر شد بحران را تشدید خواهد نمود و تداوم و تشدید بحران می‌تواند کشور را به شرایطی غیر قابل برگشت بکشاند.

توجه دقیق به آنچه ذکر شد و نیز آفات بیشتری که مجال ذکر آن‌ها نیست این نتیجه قطعی را به ذهن متبادر می‌کند که درآمدهای افزایش یافته نفت نباید بی‌محابا وارد اقتصاد کشور شود. بنابراین محدود کردن دامنه صحبت به این که این درآمدها بهتر است در کجای اقتصاد هزینه شود انحرافی بنظر می‌رسد.

باور صاحب این قلم بر این است که حتی اعطای گشاده‌دستانه وام به سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی که در مکانیزم ذخیره ارزی ایران پیش‌بینی شده است نیز انتخاب درستی نیست زیرا در شرایط نابسامانی‌های اقتصادی که ذکر شد و در شرایط فقدان زیرساخت‌های مناسب برای تحقق سرمایه‌گذاری‌های تولیدی، این وام‌ها نیز اگر مهار شده نباشند عملاً به مسیرها و مجاری دیگری می‌روند و یا در قالب پوشش‌های پیچیده، موجب بزرگ شدن بیشتر بنگاه‌های شترمرغی اما در حقیقت دولتی می‌شوند. بررسی عملکرد دیگر دولت‌هایی که در مهار کردن این آفت و تهدید اقتصادی موفق بوده‌اند نیز نشان می‌دهد که بخش اعظم این درآمدها را وارد اقتصاد داخلی نکرده‌اند. اما این که این درآمدها در خارج از اقتصاد چگونه نگهداری شوند و احیاناً در چه اموری سرمایه‌گذاری شوند می‌تواند مورد بحث و بررسی اقتصاد دانان قرار گیرد.

در صورتی که شرایط و اوضاع بین‌المللی و سیاست خارجی کشور اجازه دهد، شاید یکی از راه‌کارهای قابل بررسی این باشد که درآمدهای اضافی نفت صرف سرمایه‌گذاری خارجی در اموری شود که خلأهای

صنعت و اقتصاد داخلی و حلقه‌های مفقوده آن را کامل می‌کند. به عنوان مثال سرمایه‌گذاری عظیمی در صنایع پتروشیمی ایران انجام شده و در حال انجام است. حلقه مفقوده توسعه صنعت پتروشیمی ایران دانش فنی است. ما دائماً نیازمند خرید دانش فنی و طراحی پایه برای کارخانجات جدید پتروشیمی خود هستیم. علاوه بر این پتروشیمی صنعتی پویا است و فرآیندهای آن دائماً در حال تکامل و تحول هستند که موجب کاهش هزینه‌های تولید و افزایش کیفیت محصول می‌شود. در محیط شدیداً رقابتی پتروشیمی در جهان، چنانچه ما نتوانیم اصلاحات جدید فرآیندی را به صورت بهنگام انجام دهیم از رقابت باز خواهیم ماند. بنابراین سرمایه‌گذاری بر روی خرید سهام و یا تملک شرکت‌های معتبر بین‌المللی تولیدکننده دانش فنی در صنایع پتروشیمی می‌تواند یک انتخاب باشد که هم بخشی از درآمد ارزی کشور را در خارج از مرزها نگه می‌دارد، هم ما را در بخشی از منافعی که لاجرم به جیب شرکت‌های خارجی می‌ریزیم، شریک می‌کند و هم دسترسی ما را به دانش فنی و حلقه‌های مفقوده‌مان تسهیل می‌کند. حتی می‌توان سرریز نیروی انسانی متخصص و توانای کشور که به خارج مهاجرت می‌کنند را به این مسیر هدایت کرد که به صورت غیرمستقیم در خدمت کشور قرار گیرند. بخش‌هایی از صنایع کشور ما برای بسیاری از تولیدکنندگان خارجی تقاضا ایجاد می‌کنند و حتی در بعضی از موارد بخش قابل توجهی از ظرفیت تولید برخی تولیدکنندگان به سفارشات صنایع ایران اختصاص دارد. خرید سهام این تولیدکنندگان یک سرمایه‌گذاری خارجی جهت دار است که کشور ما را در منافعی که برای ایشان بوجود می‌آورد شریک می‌کند.

هم اکنون بسیاری از کشورهای نفتی منطقه خلیج فارس در حال سرمایه‌گذاری بر روی صنایع پایین‌دستی و پالایش نفت کشورهای مصرف‌کننده عمده نفت در آسیای شرقی مانند هند و چین هستند. این سرمایه‌گذاری می‌تواند بازارهای تضمین‌شده‌ای برای نفت‌خام ایشان فراهم آورد و ایشان را در سود و منافع بخش پایین‌دستی نفت جهان شریک کند که این نوع سرمایه‌گذاری نیز قابل بررسی است.

نکته پایانی این که در شرایط برخورد بی‌بندوبارانه با درآمد نفت و دامن زدن به تقاضاهای مصرفی و لطمه زدن بیش از پیش به ساختارهای تولیدی، اگر بدنبال یک دوران بالابودن قیمت، یک شوک معکوس کاهشی اتفاق بیفتد نتایج آن فاجعه بار خواهد بود.

تجربه نشان داده است که در دوران‌های افزایش قیمت نفت، بخش درون‌سازمانی نفت ممکن است مورد بیشترین بی‌توجهی قرار گیرد. درآمد عظیمی که این بخش به اقتصاد کشور تقدیم می‌کند دولت را نسبت به نابسامانی‌های درونی و سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز این بخش دچار غفلت می‌کند و آثار و تبعات این غفلت در بلندمدت ظهور و بروز خواهد یافت و اگر آن شوک معکوس کاهشی که مذکور افتاد با این آثار و تبعات همزمان شود مشکلات بیشتر خواهد شد.